

چرا علم اقتصاد تغییر خواهد کرد

رونالد اچ کوز

مترجم: محمدرضا فرهادی پور

<http://www.Farhady.com>

۴ آوریل ۲۰۰۴. دانشگاه میزوری

موضوعی که امروز می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم این است که چرا علم اقتصاد تغییر خواهد کرد؟ من به این دلیل در مورد این موضوع صحبت می‌کنم که نه تنها معتقدم که علم اقتصاد تغییر خواهد کرد بلکه اعتقاد دارم این علم باید تغییر کند. این امر موضوع چندان ساده‌ای نخواهد بود اما خوشحالم که اعضای حاضر در این دانشگاه (میزوری) مایل به انجام این وظیفه دشوار می‌باشند. حرف‌های امروز من تنها حس یک سخنران که می‌خواهد فریاد جنگ سر دهد نیست، بلکه تنها یک گفتگو است پیرامون این موضوع است که چرا من معتقدم علم اقتصاد تغییر خواهد کرد.

این یک اعتراض است - و برای اقتصاد شوک مهمی است - نسبت به سیمای علم اقتصاد که دارای ویژگی آماری است. علم اقتصاد فعلی هنوز همان چیزی است که آدام اسمیت آفریده است. هنوز هم اقتصاد به همان شکل است و مسائل امروز آن همان مسائل دوران اسمیت می‌باشد. اگرچه اکنون ما پیشرفت نموده و برخی از اشتباهات را تصحیح کرده ایم اما هنوز هم می‌توان مسیر اقتصاد را بر اساس عقاید آدام اسمیت پیمود.

آدام اسمیت مرد بزرگی بود، او شاید بزرگترین اقتصاددانی باشد که تا کنون پا به عرصه گیتی گذاشته است، اما تفاوت میان آنچه در علم اقتصاد اتفاق افتاده است و آنچه که ما در میان علوم طبیعی مانند فیزیک، شیمی یا زیست‌شناسی می‌بینیم کاملاً غیر معمولی است. اسحاق نیوتن هم مرد بزرگی بود و یک قانون بزرگ را کشف کرد، اما امروزه شما در علم فیزیک سخنرانی‌ای در مورد او نمی‌شنوید، یا در علم شیمی بر اساس نظرات لاووازیه و یا در زیست‌شناسی در مورد چارلز داروین. چارلز داروین هم انسان بزرگی بود اما بشر مدت زمان زیادی بینش‌های او را در مورد وراثت و اینکه تکامل چگونه رخ می‌دهد، نپذیرفتیم. تغییر در علوم فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی امروز نیز ادامه دارد.

برای مدت کوتاهی من به تحصیل در رشته شیمی پرداختم. آنچه که امروز به عنوان شیمی تدریس می‌شود کاملاً با گذشته این علم متفاوت است. فرانسیس کریک شیمی قدیم را تنها مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها نامیده است و این حرف کاملاً با یافته‌های من سازگار بود.

من نه تنها فکر می‌کنم که علم اقتصاد تغییر خواهد کرد بلکه اعتقاد دارم این علم باید تغییر کند

شما امروز نمی‌توانید شاخه‌ای از علم شیمی را بر اساس اعتقادات پنجاه سال پیش بنا نهید. و اگر به سراغ زیست‌شناسی بروید متوجه می‌شوید که این کار غیر ممکن است؛ این علم به طور کامل توسط کریک و واتسن از طریق DNA تغییر کرده است.

اما در شرایط فعلی و در مسیر مدرن علم اقتصاد شما هنوز اصول مارشالی علم اقتصاد را که در سال ۱۸۹۰ منتشر شده، مورد استفاده قرار می‌دهید. یا هنوز کتاب علم اقتصاد ساموئلسن که فکر می‌کنم ویرایش اول آن در حدود سال ۱۹۴۸ منتشر شده را به کار می‌برید. حقیقت این است که در بنیان‌های علم تغییری ایجاد نشده است و این موضوعی است که من می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم. توماس کوهن در ساختار انقلاب‌های علمی اشاره می‌کند

کند که دانشمندان پذیرای پیشنهاداتی برای تغییر در علمی نمی شوند مگر اینکه آنها از دیدگاهها و بینش های گذشته ناراضی باشند. او این پدیده را شیفت پارادایم می نامد.

خوب همه شواهد حاکی از این است که اقتصاددانان از شرایط حاکم بر علم اقتصاد راضی هستند. با رفتن به یکی از جلسات انجمن اقتصاددانان امریکا می توان صدها اقتصاددان از خود راضی را دید. تنها یک دلیل وجود دارد که چرا چنین است. آنها اقتصاد را مفید و کاملا راضی کننده یافته و بنابراین به استفاده از آن می پردازند. مفاهیمی که برای حل مسائل متفاوت اقتصادی ارائه شدند اکنون برای حل طیف وسیعی از مشکلات مورد استفاده قرار می گیرند. هزینه های فرصت، برنامه های عرضه و تقاضا، هزینه های نهایی، درآمدهای نهایی، حداکثر ساختن سود، اینها همه مفاهیمی هستند که شما می توانید به راحتی نه تنها در مورد مسائل اقتصادی بلکه در مورد همه مسائل و مشکلات از آنها استفاده کنید.

انجام کار تجربی خیلی مفید خواهد بود. من کار اداره ملی تحقیقات اقتصادی را یک کار بسیار مهم می دانم، اما فعالیت های این موسسه در حد تغییر بینش اقتصادی حاکم بر علم اقتصاد نیستند و کسی فکر نمی کند که نظام اقتصادی در مسیری متفاوت از علم اقتصاد قرار دارد. برای مثال این اداره در مورد این موضوع مطالعه می کند که اگر نرخ های مالیاتی بالا بروند چه اتفاقی برای درآمدهای مالیاتی خواهد افتاد؟ ممکن است این دریافتهای مالیاتی افزایش یا کاهش یابند و حتی ممکن است آنها ثابت بمانند. آنچه این اداره ملی انجام می دهد شرح این فرایند است. اما از آنجا که همیشه یکی از این حالات اتفاق می افتد پس این فعالیت بینش اقتصادی را تغییر نمی دهد. گرچه این فعالیت اطلاعات مفیدی را در اختیار شما قرار می دهد اما اینها در واقع اطلاعات درون همان نظام موجود می باشند.

آنچه که ما در شرایط فعلی به آن نیاز داریم انجام کاری تجربی است که واقعا دیدگاه ما را نسبت به این مساله تغییر دهد. بینیم اقتصاددانان علم اقتصاد را چگونه توصیف می کنند؟ من به نظرات برخی اقتصاددانان بزرگ را اشاره می کنم. برای مثال جان مینارد کینز، او می گوید که اقتصاد یک روش است، یک شیوه تفکر است و نه یک دکترین.

ما نیازمند کارهای تجربی هستیم که واقعا دیدگاه ما را نسبت به این مساله تغییر دهند.

جان هیکس می گوید که "اقتصاد یک نظم است، نه یک علم". لیونل رابینز در مورد علم اقتصاد می گوید که "اقتصاد مطالعه رفتار انسان به عنوان یک رابطه میان اهداف و رویکرد او برای رسیدن به این اهداف می باشد" و گری بکر در مورد یک رویکرد اقتصادی گفتگو می کند. در واقع آنچه آنها می گویند این است که "اقتصاد یک جعبه ابزار" است، روشی برای تحلیل مسائل است و شکی در این موضوع وجود ندارد. همه این خواص هم در واژه "امریالیسم اقتصادی" خلاصه شده است. یعنی کاربرد ابزار و تحلیل مسائل اقتصادی. من دو علم اقتصاد و حقوق را می شناسم و شکی وجود ندارد که در مطالعه سیستم قضایی استفاده از ابزار اقتصادی می تواند بسیار مفید باشد. این نکته توضیح می دهد که چرا اقتصاددانان از وضعیت خود راضی هستند. آنها این ابزار را در اختیار دارند و نه تنها به دنبال پیشرفت علم اقتصاد بلکه به دنبال بهبود وضعیت سایر مشکلات نیز می باشند. درست است که شکایات زیادی در مورد رعایت آئین و آداب و ظاهر پرستی در علم اقتصاد وجود داشته است اما دلیل عقیم ماندن و نازایی آن نبود واقع گرایی در مباحث اقتصادی است. اگر شما همانند کینز به عنوان یک روش تفکر و فقط تفکر، موضوعی را به سادگی مورد بررسی قرار دهید، وقوع این امر کاملا طبیعی است. اما اگر شما احتمالا علاقه مند به انجام کار تجربی نیستید پس رعایت آئین و آداب ظاهری نیز کاملا طبیعی به نظر می رسد.

آنچه اشتباه است شکست در نگرش به نظام اقتصادی به عنوان موضوع مطالعه است.

حالا با این وضعیت چه چیز اشتباه است؟ چه چیز همراه با فعالیت اقتصاددانان در دسته بندی این روش اشتباه است؟ اجازه دهید داستانی در مورد یک اقتصاددان انگلیسی به نام "الی دیونز" برای شما نقل کنم. در کنفرانسی بودم که او می گفت: "اگر یک اقتصاددان بخواهد اسبها را مورد مطالعه قرار دهد چه خواهد کرد؟ اقتصاددان با خود می گوید اسب چه می کند، بعد به مطالعه او می پردازد و فکر می کند که اگر من یک اسب بودم چه می کردم؟ او نتیجه گیری می کند که من (اسب) "مطلوبیت خود را حداکثر می کردم". او ما را به دوردستها نمی برد، اگر ما خیلی به اسب ها علاقه مند بودیم اما ما به طور کلی به اسبها علاقه مند نیستیم. آنچه دیونز گفت بخشی از صورت مساله مورد توجه ما است اما همه آن را در بر نمی گیرد. من فکر می کنم کمبود واقع گرایی در حوزه علم اقتصاد واقعا مهمترین مساله نیست.

من فکر می کنم نکته مهم این است که اقتصاددانان به مطالعه نظام اقتصادی نمی پردازند. آنها در مورد هیچ سیستم اقتصادی با تمام ارتباطات متقابل درونیش نه فکر می کنند و نه می اندیشند. اگر یک زیست شناس گردش خون را بدون توجه به بدن مطالعه کند چه خواهد شد. این فکر کمی عجیب و غریب است و حرف تازه ای برای شما در بر نخواهد داشت. در این صورت نمی توان به طور منطقی در مورد گردش خون بحث کرد و این دقیقا همان چیزی است که در حوزه علم اقتصاد رخ می دهد. شما شرکتهای بزرگ و کوچکی دارید، شرکتهایی متفاوت و متمایز، شرکتهایی که به صورت عمودی ادغام شده اند و شرکتهایی تک بعدی _ از طرف دیگر شما سازمانها و شرکتهای غیر دولتی را نیز دارید که به دنبال کسب سود نیستند _ تمامی این شرکتهای در یک نظام اقتصادی با هم فعالیت می کنند. اما پیوند آنها چگونه است، ارتباط متقابل میان آنها چیست، این سیستم واقعا چگونه کار می کند - و این آن چیزی نیست که اقتصاددانان مطالعه می کنند. آنچه اشتباه است شکست در نگرش به سیستم اقتصادی به عنوان موضوع مورد مطالعه است.

اقتصاددانان به مطالعه نظام اقتصادی نمی پردازند. آنها در مورد هیچ سیستم اقتصادی با تمام ارتباطات متقابل درونیش نه فکر می کنند و نه می اندیشند

خوب، حالا چگونه باید به آن سیستم نگاه کرد؟ پیچیدگی آن سیستم مورد سوال نیست، اگر ما این کار را شروع کنیم وقت زیادی نمی گیرد و ما امیدوار به مطالعه این سیستم هستیم. ممکن است این مطالعه صد یا دویست سال طول بکشد. اما هرچقدر هم که این مطالعه طول بکشد ما باید آن را آغاز نماییم. شما بعد از شنیدن این مقدمه تعجب نخواهید کرد، من فکر می کنم کلید توسعه یک تحلیل منطقی، مقایسه میان "تولید اضافی" ناشی از آرایش مجدد فعالیتها (آرایش مجدد ترتیبات نهادی) و "هزینه مبادله" مورد نیاز برای ایجاد این آرایش مجدد (نهادها) است. اگر شما می توانید تولید اضافی داشته باشید، استاندارد بالاتر زندگی را نیز در نتیجه این آرایش مجدد ترتیبات (نهادی) بدست خواهید آورد و اگر "هزینه های مبادله" کمتر از "منفعتی" است که بدست می آورید شما این کار را انجام خواهید داد. بنابراین اگر بتوانید هزینه های مبادله را کاهش دهید این فعالیت ادامه خواهد یافت، دوباره آرایش های مجددی به وجود خواهد آمد و بنابراین سیستم اقتصادی با تولید بیشتر مواجه خواهد بود. به نظر من - "هزینه های مبادله به عامل مهمی تبدیل می شود که بهره وری سیستم اقتصادی به آن بستگی دارد".

کلید توسعه یک تحلیل منطقی، مقایسه میان تولید اضافی ناشی از آرایش مجدد فعالیتها و هزینه مبادله مورد نیاز برای ایجاد این آرایش مجدد است

با این حال همانگونه که ما از اقتصاد نهادگرایی جدید آموختیم هزینه های مبادله به عملکرد نظام قانونی (نظام حقوق مالکیت، الزام به اعمال حقوق مالکیت، توانایی پیش بینی تصمیمات نظام قانونی) بستگی دارد. همچنین هزینه های مبادله به نظام سیاسی، نظام آموزشی و نظام اجتماعی نیز بستگی دارند. پس اقتصاددانان باید از حمایت وکلا، جامعه شناسان و انسان شناسان به منظور درک درست از هزینه های مبادله برخوردار باشند. البته این امر با امپریالیسم اقتصادی متضاد است. ما باید به منظور درک عملکرد واقعی نظام اقتصادی سایر متخصصین فعال در حوزه های دیگر را نیز به قلمرو علم اقتصاد دعوت نمائیم.

این موضوع اخیرا در مقاله ای در نیویورک تایمز در ژانویه همین سال مورد بحث قرار گرفته است. این مقاله توسط پروفسور هال واریان از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی نوشته شده است. او می گوید " علم اقتصاد مدرنی که همراه با اقتصاد واقعی حرکت کند وجود ندارد. مطمئنا مباحث زیادی در مورد بازدهی های صعودی، اثرات شبکه ای و هزینه های تغییر وضعیت مطرح خواهد بود. اینها مفاهیم جدیدی هستند و در طی چند دهه بخشی از ادبیات اقتصادی را به خود اختصاص داده اند. به عبارت دیگر اگرچه اینها عقاید مهمی هستند اما ایده های بزرگی نمی باشند. آنها یک پدیده معین را به خوبی تشریح می کنند اما دسترسی محدودی دارند. برآستی همه آنها در جستجوی یک ایده بزرگ و واقعی مجبور به بازگشت به ادبیات گذشته علم اقتصاد هستند. اقتصاددانان با "مقاله ماهیت بنگاه ۱۹۳۷ گل کاشته اند....." جالب توجه است که مقاله ای در سال ۱۹۳۷ اکنون به بخشی از ادبیات مربوط به اینترنت تبدیل شده است. البته این موضوع قابل فهم است. باید دید کاهش هزینه های مبادله چه اثراتی دارند؟

اگر شما می توانید در نتیجه آرایش مجدد ترتیبات نهادی تولید اضافی داشته باشید و اگر هزینه های مبادله کمتر از منفعتی است که بدست می آورید شما این کار را انجام خواهید داد.

من دوباره به نقل قول از هال واریان می پردازم: " طرفداران اقتصاد نوین، ایده هزینه مبادله را ایده ای گریز ناپذیر و جذاب می دانند. در نتیجه وجود اینترنت هزینه های مبادله برقراری ارتباط کاهش یافته اند. این امر باید هزینه های مبادله را کاهش دهد و محدودیتهای پیش روی شرکت را تغییر دهد. نتیجه اینکه کوچک سازی شرکتها غیر قابل اجتناب است و آنها باید عملیات غیر ضروری را کنار بگذارند و مبادلات بیشتر و بیشتری را با استفاده از اینترنت به جای memos داخلی انجام دهند. هال واریان می گوید همانطور که اینترنت هزینه های مبادله میان شرکتها را کاهش داده است، به همین ترتیب هزینه ارتباطات درونی شرکتها - نیز کاهش یافته و بنابراین ایجاد سازمان های بزرگتر را نیز آسان تر ساخته است.

علاوه بر این، عوامل دیگری نیز وجود دارند که باید آنها را نیز مد نظر قرار داد. زمانیکه " هزینه های مبادله کاهش می یابد می توان فعالیت های ناکارآمد را کنار گذاشت". صرفنظر از فعالیتهایی که شما در آنها ناکارآمد هستید کاهش هزینه های مبادله درون سازمانی شما را قادر به کاهش هزینه های فعالیتهای اصلی تان می سازد. بنابراین شما نمی توانید بگوئید که شرکتها واقعا می خواهند بزرگتر شوند یا کوچکتر. برخی شرکتها به عنوان شرکتهای کوچک ظهور می کنند چراکه افراد در شرایط فعلی آنها را یافته و با آنها ارتباط برقرار می کنند، برخی از شرکتها به دلیل تمرکز آنها بر یک فعالیت خاص و کارایی در انجام آن ظهور می کنند و آنها بزرگتر خواهند بود. در حقیقت این امر در کل موضوعی بسیار پیچیده است چرا که هزینه های فعالیتهای متفاوت تغییر می کنند اما نه به همان طریق. پس تقاضا برای فعالیتهای مختلف با یک تغییر شکل روبرو خواهد شد. از سوی دیگر هزینه های پایین تر برخی فعالیتهای تجاری ناشی از تولید بیشتر می باشد، اما برخی از این تولیدات عوامل تولید لازم برای سایر کالاها

می باشند، بنابراین هزینه های آنها نیز تغییر خواهد کرد. پس مجموعه ای از عوامل به هم پیوسته وجود دارد که محصولات را تولید می کنند. این تنها مثالی از پیچیدگی هایی است که شما هنگام بررسی یک سیستم اقتصادی واقعی با آن مواجه می شوید.

قراردادها عصب های حسی نظام اقتصادی هستند.

متأسفانه ما به طور کلی برای انجام فعالیتهای ضروری با کمبود اطلاعات مواجه هستیم. ما می توانیم آنچه به نظر را امکان پذیر می رسد مشخص نمائیم. اما مشخص نمودن آنچه به طور دقیق اتفاق می افتد به میزان دسترسی ما به اطلاعات بستگی دارد و این حادثه در جایی مانند همین دانشگاه میزوری رخ خواهد داد. موسسه تحقیقاتی سازمانها و قراردادها اینجا در دانشگاه میزوری است و می تواند وظیفه تهیه اطلاعاتی را بر عهده بگیرد که ما را قادر به کنار هم گذاشتن این عقاید مبهم می سازد. این کار باید در همین دانشگاه انجام شود. جمع آوری قراردادها توسط این موسسه کمک بزرگی خواهد بود، چراکه قراردادها ابزار اصلی ارتباط یک شرکت با شرکت دیگر یا یک سازمان با مشتری خود است. قراردادها عصب های حسی نظام اقتصادی هستند. من به شما که در این دانشگاه هستید حسادت می کنم. وقتی حقیقت زندگی تنها یکبار تکرار می شود، اگر اعتقاد نداشتیم که این کار بیشترین اهمیت را برای علم اقتصاد دارد هرگز به اینجا نمی آمدم. علم اقتصاد تغییر خواهد کرد و تغییر در این بخش رخ خواهد داد بدلیل اینکه این کاری است که اینجا در دانشگاه میزوری کلمبیا انجام خواهد شد.